

دولت مستقل فلسطینی:

ضرورت جهانی و منطقه ای

حسین دهشیار*

چکیده

در دو دهه گذشته تحولات بسیار گسترده ای در جامعه بین الملل روی داده که منجر به تغییر نگرش و نظریه پردازی نسبت به خاورمیانه شده است. از آنجا که مسئله فلسطین یکی از پیچیده ترین معماهای منطقه خاورمیانه در سه سطح تحلیل خرد، میانی و کلان محسوب می شود، این نوشتار به موضوع شکل گیری دولت مستقل فلسطین با توجه ضرورت های خرد، میانی و کلان روابط بین الملل می پردازد. در این راستا نگارنده این فرضیه را به آزمون می گذارد که تحولات در محیط بین المللی و نوع نگرش نسبت به خاورمیانه به گونه ای بوده است که گریزی جز تشکیل دولت مستقل فلسطینی نیست. در این راستا موضوع راهبردهای کلان ایالات متحده آمریکا، نیاز کشورهای عربی برای به دست آوردن مشروعیت، آگاهی سیاست مداران اسرائیل به ناتوانی در رد هویت ملت فلسطین و توجه به ماهیت و کیفیت چند بعدی از امنیت مورد بررسی قرار می گیرد. ضمن اینکه مواضع و رفتارهای رهبران فلسطینی برای دستیابی به یک «دولت مدرن» و «پرچم» در صحنه بین المللی مورد نقد و بررسی قرار می گیرد.

کلید واژگان: فلسطین، دولت، یاسر عرفات، اسرائیل، حکومت خودگردان، نظام بین الملل، خاورمیانه.

* دکتر حسین دهشیار، استادیار روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی است.
فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال هفتم، شماره ۱ و ۲، زمستان و بهار ۱۳۸۵-۱۳۸۴، صص ۱۸-۱.

یکی از پیچیده‌ترین بحرانهای شکل گرفته بعد از اضمحلال جهان اروپا محور را به روشنی باید مسئله فلسطین قلمداد کرد. معضل فلسطین را به جهت پیچیدگی معادلات بین‌المللی که ناشی از درهم‌تنیدگی «سطوح سه‌گانه تحلیل»^۱ هستند، به ضرورت نباید در انتزاع جهت‌دهی نمود و به آن ماهیت اساساً اخلاقی اعطا کرد، هر چند نمی‌توان «تأثیر نگرشهای مذهبی و اعتقادات سیاست‌گذاران»^۲ را نادیده انگاشت. تلاش برای ایجاد سرزمین مستقل فلسطین برای دهه‌های متمادی، به جهت عدم توجه به کیفیت چندبعدی امنیت و ماهیت مبتنی بر قراین و پدیده‌های سیاسی، چشم‌اندازهای اخلاقی را در بسیاری از نقاط گیتی به ویژه خاورمیانه حیات بخشید. نیات و بینشها هستند که تصویر آینده و هدف در پیش روی را در قلمرو سیاست بین‌الملل ترسیم‌پذیر می‌سازند، اما محققاً جوابگو نیستند. برای بسیج توده‌ها در راه تحقق حقوق از دست رفته‌شان، تکیه به نیازهای انسانی آنها از اعتبار فراوانی برخوردار است، اما آنچه باید مورد توجه قرار گیرد ماهیت غیرمکفی آن است. امیال تنها هنگامی امکان تجلی مادی پیدا می‌کنند که به موازات آنها، فضای بین‌المللی و شرایط فراملی مطلوب در کنار چارچوبهای ملی متناسب وجود داشته باشند. تصمیمها و سیاستها «همیشه متأثر از وضعیتی هستند که در بطن آن قوام می‌یابند»^۳ به دلیل بسیار واضح در طول دهه‌های گذشته، سعی فراوان بر این بود که مسئله فلسطین را در قالبهای اخلاقی-آرمانی مطرح کنند، بدون اینکه به ابعاد بین‌المللی و ساختارها در سرزمینهای اشغالی و اطراف توجهی شود. این موضوع هنگامی جلوه فزون‌تر می‌یابد که نگاه به این نکته معطوف گردد که مناقشه در بستر واقعیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حیات یافته است که به معنای در نظر گرفتن تعارض نگرش متنی و فایده‌گرایانه به موضوع و نگرش مبتنی بر الزام اخلاقی به مسئله است.^۴ تلاش برای اخلاقی جلوه دادن یک پارچه موضوع فلسطین بدون توجه به ماهیت نظام بین‌الملل و تمایز در کیفیت وجوه سه‌گانه قدرت بازیگران-نیات، تعارض نیات و منابع مادی و ایده‌ای^۵ سبب شده است که الزامات بین‌المللی توانمندیهای منطقه‌ای و ظرفیتهای داخلی در دسترس، منتقدان برای ملزم ساختن اسرائیل به تعدیل رفتاری بهره‌برداری کرد. به همین

روی است که برای فهم وسیع تر و عمیق تر مناقشه، ضرورت توجه به مؤلفه های بین المللی و داخلی از اعتبار هنجاری فراوان برخوردار می شود و نفی اولویت مباحث اخلاقی در شکل دادن به سیاستها و رفتارها اهمیت می یابد.^۶

ساختار بین المللی

مناقشه بین اعراب و یهودیان درباره فلسطین به اواخر قرن نوزدهم باز می گردد^۷ که از مجموع ۵۲۵۰۰ نفر ساکن فلسطین، حدود ۲۴۰۰۰ نفر یهودی بودند.^۸ در آغاز قرن نوزدهم از کل جمعیت ۳۰۰ هزار نفری فلسطین، تنها ۷۰۰۰ نفر یهودی بودند.^۹ به تدریج به دلیل یهودی ستیزی در شرق اروپا تا زمان آغاز جنگ جهانی اول، نزدیک به ۶۰۰ هزار نفر یهودی از روسیه، لهستان و رومانی وارد سرزمینهای فلسطینی شدند^{۱۰} که نظر موافق و حمایتی کشورهای مطرح به ویژه انگلستان که قیمومیت فلسطین را بر عهده داشت، نقش مهمی در مهاجرت یهودیان بازی کرد. با در نظر گرفتن این سابقه تاریخی که ویژگیهای بین المللی در طی دو دهه گذشته آن را قوام داده است، به ضرورت باید پذیرفت که «گره و هسته اصلی مناقشه اعراب و اسرائیل مشکل فلسطین است. مناقشه بین دولتهای اعراب و اسرائیل باید برآمده از عدم حل و فصل مشکل فلسطین قلمداد گردد.»^{۱۱} با شکل گرفتن نظام دو قطبی، تعارضات ایدئولوژیک بین دو قطب مستقر در صحنه گیتی و معادلات داخلی در کشورهای غربی، این نگاه را قوت داد که شرایط مناسب بین المللی و فضای مطلوب داخلی برای ایجاد یک «پست دیده روی» به نام اسرائیل در منطقه که ریشه های تاریخی را نیز یدک می کشد، وجود دارند. هر چند تأسیس اسرائیل برای غرب به جهت ملاحظات ملی در اروپا و به ویژه انگلستان توجیه پذیر بود، اما باید این آگاهی وجود داشته باشد که معادلات بین المللی آن را الزامی ساخته بود. مبارزه با کمونیسم در تمامی نقاط گیتی از چنان ضرورتی برخوردار بود که نیاز به استحکام بخشی به حوزه های نفوذ و رسوخ ناپذیر ساختن مناطق راهبردی و توازن قوا به وسیله دول غربی احساس می شد. «توازن قوا نیازمند آن است که بازیگران تأمین منافع محدود خود را تابع منافع سیستم سازند.»^{۱۲} هر چند «هر اقدامی که برای بقای یک دولت با

اهمیت تلقی می‌شود محققاً از توجهی ذاتی برخوردار است.^{۱۳} با توجه به ماهیت سیستم بین الملل است که متوجه می‌گردیم چرا روابط بین الملل اساساً سرشار از مناقشه است. «دنیای بدون تلاش و تقلا را باید دنیایی تصویر کرد که در آن زندگی قابل رویت نیست.»^{۱۴} با در نظر گرفتن این واقعیتهاست که تأکید گردید بر اینکه «الزام و منطق دولت [که متأثر از جایگاه آن بازیگر در صحنه بین الملل است] هر زمان که با اخلاق در تعارض باشند، ارجعیت و برتری می‌یابند.»^{۱۵}

نزدیک به سه قرن نبردهای خونین که از اواخر سده هزار میلادی حیات یافت و مرکز ثقل آن خاورمیانه بود، به وضوح نشان داد که غرب از همان آغاز تلاش برای اشاعه ارزشی فرای اروپا، این منطقه را با اهمیت تلقی کرده است. با در نظر داشتن این واقعیت تاریخی، تعجبی نیست که اعتبار راهبردی منطقه فزاینده تر می‌شود. از یک سو منابع انرژی منطقه آن را اجتناب ناپذیر ساخته بودند و از سویی دیگر، تلاش شوروی برای ایفای نقش در خاورمیانه آن را ملموس نموده بود. غرب به این نکته وقوف کافی داشت که موقعیت راهبردی خاورمیانه حضور وسیع و همه جانبه طلب می‌کند. براساس این دیدگاه، پر واضح است که داشتن واحدهای سیاسی به شدت همراه و هم ارزشی را ضروری می‌سازد. هموارسازی فضای فرهنگی برای رخنه تدریجی و در نهایت کمک به نهادینه ساختن ارزشهای غربی، تولد اسرائیل را در نزد غرب برجستگی سیاسی اعطا کرد. نیاز به حفظ منابع انرژی که موتور توسعه اقتصادی غرب محسوب می‌شود و تداوم نفوذ سیاسی در منطقه از طریق سد و مهار ارزشها و سیاستهای متعارض از جانب چالش گر سیستم بین الملل منطبق بر الگوهای رفتار و ارزشهای هنجاری غربی، تولد و تأسیس اسرائیل را اهمیتی دوچندان اعطا کرد. با در نظر داشتن این نیازها بود که راهبرد توزیعی و یا مطالبه ارزشی دنبال شد.^{۱۶} هدف، دنباله روی از اقداماتی قرار گرفته که منجر به کسب خواستها و سیاستهایی گردد که سبب ساز هزینه برای قطب مخالف گردد. به موازات این واقعیتها، تلاش اتحاد شوروی برای حضور در خاورمیانه در راستای تضعیف جایگاه راهبردی و خاستگاه اقتصادی کشورهای غربی، تأسیس اسرائیل برای آمریکا و کشورهای برتر غربی هویتی عقلانی یافت. مردم فلسطین از سرزمینهای خود رانده

شدند؛ چون که الزامات بین‌المللی آن را ضروری ساخته بود. ماهیت ساختار نظام بین‌الملل بستر ساز شکل‌گیری اسرائیل گردید. توزیع عناصر قدرت در آغازین سالهای پس از پایان جنگ دوم، خواه قدرت را دسترسی به «منابع - تأکید بر منبع» تعریف کنیم و یا آن را سوق دادن یک بازیگر به جهت مورد «تمایل - تأکید بر نتیجه» تعریف کنیم،^{۱۷} به گونه‌ای بود که غرب از فرصت ایجاد دولت یهود برخوردار بود. از بطن خون و آتش، اسرائیل پا گرفت؛ چون ارزشهای سیستم آن را مطلوب یافته بود. اهمیت ساختار سیستم بین‌الملل به این روی است که بعضی از رفتارها و ارزشها را تشویق و بعضی را منع می‌کند. سیستم بین‌الملل، محرک لازم برای تأسیس اسرائیل را عرضه کرد. بدین دلیل است که از سوی بازیگران برتر غربی اقدامی قاطعانه برای جلوگیری از توسل اسرائیل به جنگ برای شکل‌گیری و تداوم بقا صورت نگرفته است. «جنگ، دولت را به وجود آورد و دولت جنگ را شکل داد.»^{۱۸} آمریکا به عنوان رهبر جهان غرب به خاطر جایگاه متمایز خود در سیستم نقش اساسی در بقای اسرائیل بازی کرده است. زیرا آن را در راستای راهبرد منطقه‌ای خود مطلوب و در جهت راهبرد جهانی خود با اهمیت یافته است. تأسیس اسرائیل و تداوم بقای این کشور به گونه‌ای است. «برجسته‌ترین ویژگی یک دولت در روابط بین‌الملل، جایگاه نسبی آن کشور در سیستم بین‌الملل است.»^{۱۹} با توجه به اینکه به تدریج موقعیت آمریکا در سیستم ارتقا یافت، پر واضح است که حمایت از اسرائیل از کیفیت فزون‌تری برخوردار گشت. آمریکا با در نظر گرفتن جایگاه جهانی خود در راستای منافع خود، دریافت که به افزایش حوزه نفوذ خود در منطقه بپردازد و به توسعه فضای مطلوب منطقه‌ای بین‌المللی برای هم‌پیمانان اقدام کند. «ملتها به گسترش منافع سیاسی در صحنه بین‌المللی اقدام می‌کنند هر زمان که تصمیم‌گیرندگان به این نتیجه برسند که قدرت نسبی کشور فزونی یافته است.»^{۲۰}

در طول دوران جنگ سرد، به لحاظ تداوم این واقعیتها بود که تأسیس دولت مستقل فلسطین امکان‌پذیر نبود و با وجود حقانیت اخلاقی نیاز مردم فلسطین برای داشتن سرزمین مورد توجه قرار نگرفت. در طول این دوران مبارزات مسلحانه که از شدت و حدت فراوان در منطقه برخوردار بود، کوچک‌ترین خللی به مخالفت با ایجاد کشور مستقل فلسطین وارد

نیامد. حضور یاسر عرفات در سازمان ملل و قبل از آن مبارزات چریکی سازمان آزادی بخش فلسطین، با وجود اینکه آکنده از ملاحظات اخلاقی و توجیحات انسانی بودند، اما در نهایت موفق به ترسیم آینده‌ای مستقل برای مردم آواره نگردیدند. سقوط نظام دوقطبی و تغییر فضای بین‌المللی به یکباره نمای معادلات را به هم ریخت. آنچه طی دهها سال مبارزه مسلحانه قادر به دستیابی آن نشده بودند و آنچه سالها حضور در قله برتری اخلاقی نتوانسته بود برای فلسطینی‌ها رقم بزند، در افق سیاسی به خودنمایی پرداخت. حضور یاسر عرفات در کاخ سفید در مجاورت بیل کلینتون، حامی سرسخت اسرائیل، و اسحاق رابین، نخست‌وزیری، که سالها علیه فلسطینی‌ها جنگیده بود، به وضوح نشان داد که چرا مسئله فلسطین تا به حال غیرقابل حل بوده است. به دنبال مذاکرات اسلو، در سال ۱۹۹۳، این ذهنیت شکل گرفت که تأسیس دولت مستقل فلسطینی غیرقابل‌گریز است. گردهمایی اسلو شکل گرفت؛ چرا که الزامات نظام بین‌الملل آن را طلب کرد. به دنبال عدم توفیق انتفاضه اول فلسطین در دسامبر ۱۹۸۷، که از کرانه باختری رود اردن و نوار غزه به وسیله فعالین جوان سیاسی داخلی و بیرون از حلقه محدود رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین مقیم در تونس شکل گرفت؛^{۲۱} بر همگان وضوح یافت که گریزی جز گفت‌وگو نیست؛ هر چند یاسر عرفات با تأیید قرارداد اسلو با مخالفت‌های وسیع در بین نیروهای جوان در سرزمینهای اشغالی روبه‌رو گردید.^{۲۲} آمریکایی‌ها هم با تأیید قرارداد اسلو، آنچه را که کارتر در مارچ ۱۹۷۷ در یک سخنرانی برای نخستین بار بیان کرده بود، عملاً رسمیت دادند که در واقع همان تأسیس دولت مستقل فلسطینی بود. حضور نومحافظه‌کاران در کاخ سفید در هزاره جدید، حرکت در این جهت را تسریع و آن را ماهیتی نهادینه اعطا کرد. آمریکایی‌ها با توجه به واقعیت‌های بین‌المللی که به شدت متفاوت از دوران جنگ سرد است، این را تشخیص داده‌اند که شکل گرفتن دولت مستقل فلسطینی در راستای منافع راهبردی است. «درک تکثرگرا از امنیت»^{۲۳} که برخاسته از حاکمیت نظم لیبرال باید قلمداد شود، تصور خطر از برهم زدن معادلات سنتی در منطقه را به حداقل کاهش داده است. در این رابطه بود که جورج دبلیو بوش حضور دو کشور فلسطینی-اسرائیلی را در کنار یکدیگر خواست آمریکا اعلام کرد و بر این اساس راهبرد «دو دولت» تبلور عینی یافت.

«دولتهایی که هم مرز هستند، از سهولت فزون تری برای تعامل با یکدیگر برخوردارند.»^{۲۴} محو شوری از صحنه معادلات جهانی و منطقه‌ای، بستر شکل‌گیری دولت فلسطینی را ممکن نمود؛ چرا که غرب به رهبری آمریکا حال در شرایطی است که توانایی مدیریت دولت مستقل فلسطینی را هر چند در تعارض کوتاه مدت با اسرائیل داراست. حضور رییس‌جمهور آمریکا و تصمیم‌گیرندگان ارشد در سفرهای متعدد به منطقه و ملاقات با رهبران فلسطینی و اسرائیلی، خود گواه این است که ملاحظات راهبردی هستند که نظریه دو دولت را الزامی ساخته‌اند. این ملاحظات به وضوح حتی در بین طرفین منازعه در منطقه نیز مشهود است. کمتر کسی در دوران جنگ سرد می‌توانست این تصور را داشته باشد که راست‌ترین گرایش در طیف حاکم سیاسی اسرائیل، خروج از مناطق اشغالی در راستای تأسیس فلسطین مستقل را - یک اقدام عقلانی سیاسی تعریف کند. اینکه چرا آریل شارون، «بازترین» سیاستمدار در صحنه سیاسی - نظامی اسرائیل که بیشترین خشونت را علیه فلسطینی‌ها اعمال کرده بود، با وجود مقاومت شدید و فراوان در حزب حاکم لیکود و برخورد خشونت‌آمیز پایگاه اجتماعی حزب، که بسیاری از ساکنین شهرک‌های یهودی در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه را در بر می‌گرفت، تصمیم به خروج از بخشی از سرزمینهای اشغالی گرفت، بیش از هر چیز باید بازتاب واقعیت‌های حاکم بین‌المللی تصور شود. آریل شارون، واگذاری نوار غزه به تشکیلات خودگردان به رهبری عباس را عقلانی تشخیص داد، چرا که این مهم به نیکی پذیرفته شده است که در راهبرد منطقه‌ای آمریکا، تشکیل حکومت مستقل فلسطین منجر به کاهش هزینه‌های روانی اشاعه ارزشهای نظم حاکم بین‌الملل در خاورمیانه خواهد گردید. رهبران اسرائیل نیز با در نظر گرفتن معادلات جهانی به تشخیص این واقعیت نایل شده‌اند که برخلاف دهه‌های گذشته، امنیت اسرائیل تنها در سایه حضور یک دولت مستقل فلسطینی در همسایگی امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر بازهای اسرائیلی در حزب لیکود در نهایت منطق میانه‌روهای اسرائیلی حاکم در حزب کارگر را پذیرا شدند که کوتاه‌ترین راه بر تضمین امنیت و بقای اسرائیل، ممکن نمودن تجلی حقوق حقه مردم فلسطینی در قالب یک دولت مستقل است. رهبران حزب کارگر از کمترین شانس برای واگذاری شهرک‌ها برخوردار نبودند؛ چرا که

در فضای دوقطبی صحنه بین‌المللی چنین اقدامی به راحتی سیاست نابودکننده امنیت اسرائیل تلقی می‌شد. امروزه به دلیل واقعیت‌های حاکم بین‌الملل، رهبران اسرائیلی به سوی تعریفی متفاوت از اینکه «چه چیزی منبع خطر است»^{۲۵} در حال حرکت هستند. چرا که در بستر نظام حاکم که عیار آن هژمونی آمریکاست، راست سیاسی در اسرائیل بدون اینکه متهم به خیانت به وسیله کلیت جامعه اسرائیل شود، قادر به متبلور ساختن ارزشهای نظم حاکم بین‌الملل در مناطق اشغالی شده است. با توجه به موقعیت آمریکا در نظام بین‌الملل و با در نظر گرفتن «فقدان هژمونی ایدئولوژیک»^{۲۶} به وسیله دولت‌های عرب، درک اسرائیل از مفهوم امنیت دچار تحول بنیادی گشته است.

زمانی که رهبری آمریکا با رهبران اسرائیل و دولت خودگردان به رهبری قریع و بعد از آن عباس صحبت از تعهد آمریکا برای نخستین بار درباره تشکیل دولت مستقل فلسطینی نمود، برای رهبران اسرائیلی بدون توجه به نگرشهای سیاسی آنان مشخص شد که باید بدون در نظر گرفتن بازیهای قدرت در صحنه داخلی به سوی عقب‌نشینی قدم بردارند. البته چگونگی، دامنه و سرعت عقب‌نشینی باید در متن مذاکرات و بده بستانها با طرفهای درگیر فلسطینی تعیین شود، اما در ضرورت انجام آن شکی وجود ندارد. جایگاه متمایز آمریکا در صحنه بین‌المللی، رهبران این کشور را قادر ساخته است که به ترسیم اولویت‌های راهبردی متناسب با واقعیت‌های جدید بپردازند. به همین روی است که راست سیاسی در آمریکا و اسرائیل، ضرورت تأسیس دولت مستقل فلسطینی را درک کرده است. همانطور که دغدغه‌های راهبردی، تشکیل دولت اسرائیل را با وجود مخالفت‌های وسیع در کشورهای عرب اجتناب‌ناپذیر ساخت، امروزه هم ملاحظات راهبردی غرب هستند که تشکیل دولت مستقل فلسطینی را با وجود مخالفت در بین بسیاری از اردوگس‌های اسرائیل، گریزناپذیر ساخته است. ملاحظات اخلاقی و انسانی نتوانست سدی در برابر آوارگی میلیون‌ها فلسطینی در زمان شکل‌گیری اسرائیل در سال ۱۹۴۸، به وجود آورد؛ همچنان که امروزه ملاحظات اخلاقی و انسانی رهبران راست‌گرا در آمریکا و اسرائیل نیستند که قبول هویت واحد فلسطینی را در قالب یک کشور مستقل فلسطینی ممکن ساخته‌اند. واقعیت‌های حاکم بین‌المللی به گونه‌ای

متجلی شده اند که کمترین خطری امنیت اسرائیل، دسترسی به منابع انرژی، موقعیت کشورهای متحد و حوزه نفوذ آمریکا را در صورت ایجاد دولت مستقل فلسطینی تهدید نمی کند. ملاحظات راهبردی برخاسته از شرایط جهانی، ماهیت الگوهای قدرت در صحنه بین المللی، کیفیت ارزشهای تأثیرگذار جهانی، ضرورت از بین بردن بنیانهای شکل دهنده تروریسم، تحولات سیاسی در سرزمینهای اشغالی، دگرگونی چشم اندازهای سیاسی - امنیتی در اسرائیل که تأسیس حزب کادیم با زتاب آن است و معادلات سیاسی در داخل آمریکا، تأسیس دولت مستقل فلسطینی را یک تحلیل مثبت امنیتی برای آمریکایی ها اعطا کرده است. رهبران فلسطینی در ۱۹۵۸ که یاسر عرفات فتح را در کویت تأسیس کرد و در سال ۱۹۶۴ که سازمان آزادی بخش فلسطین تأسیس شد، صحبت از عقب راندن یهودیان به قبل از مرزهای ۱۹۴۸ و نبردهای مسلحانه کردند. آنان در تلاش خود از حمایت اخلاقی بسیاری در صحنه جهانی و به ویژه منطقه برخوردار شدند. آنان در گسترده گیتی، پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای هم سو با ایدئولوژی حاکم بر سرزمین بلشویک ها را به دست آوردند، ولی کمترین توفیقی در متبلور ساختن اهداف خود کسب نکردند. امروزه رهبران فلسطینی در شرایطی هستند که در چارچوب مذاکرات دوجانبه و چندجانبه و بدون داشتن یک پایگاه گسترده جهانی که یاسر عرفات به جهت اتحاد با کشورهای چپ گرا از آن برخوردار بود، در مسیر تحقق ایده دولت مستقل فلسطینی است. آرزوها و آمال مردم فلسطین فرصت تجلی را در برابر دارند نه به لحاظ اینکه از نقطه نظر اخلاقی استدلال فلسطینی ها مطلوبیت کسب کرده است، بلکه تا حدود زیادی به جهت این واقعیت است که فضای بین المللی آن را با توجه به منافع راهبردی قدرت هژمون و ارزشهای مستقر شده نظم بین المللی بایسته یافته است.

ساختار داخلی

قبایل دارای پرچم؛ این تحلیلی است که مشروعیت و مقبولیت گسترده در تحلیل واقعیتهای کشورهای منطقه داراست. از شمالی ترین نقطه قاره آفریقا تا جنوبی ترین منطقه خلیج فارس که تعریف بسیط از خاورمیانه در برگیرنده آن است، بسیاری از کشورهای عرب،

کلیتی فراتر از شکل قبایل متفاوت و با نگرشهای سنتی نیستند. عملکرد رهبران و گروههای مختلف در عراق بعد از اشغال این کشور به وضوح نشانگر این واقعیت هستند. دولتهای عرب در گستره خاورمیانه در عصر مدرن به شدت غیر ارگانیک و غیرطبیعی هستند. مشخصه های ساختاری دولتهای مدرن؛ مانند، بوروکراسی، ارتش حرفه ای، تشکلات قانون گذاری و شهرنشینی در تمامی شهرهای عربی به وضوح قابل رویت هستند. «نقش دولت در این جوامع گسترش یافته است.»^{۲۷} اما آنچه این دولتها فاقد هستند، همانا رابطه مبتنی بر عقلانیت عادی و عینی بین رهبران و توده هاست. در کشورهای عرب این رابطه مبتنی بر ارزشها و قرآنتهای تاریخی است. اخلاق مدنی که ویژگی متمایز دولتهای مدرن است در جهان عرب کم دیده می شود.

فرهنگ مدنی که برآمده از دوران روشنگری است، در جهان عرب کمتر به چشم می آید و به همین روی، این مهم حادث نشده است که بین «ایدئولوژی به عنوان یک فرایند محتوای ایدئولوژی»^{۲۸} تمایز قایل شد. با در نظر گرفتن این نکته، متوجه می شویم که چرا روابط توده ها و ساختار قدرت کاملاً براساس تفکرات قبیله ای و توجیحات حیات دوران پیشامدرن است. حال در فضای مدرن بین المللی که دولتها فراتر از شکل قبیله ها و ملت ها برآمده از فهم مشترک مردم از تاریخ و هویت خود هستند، دولتهای عرب باید بقای خود را تضمین کنند. در بستر چنین فضایی در منطقه خاورمیانه است که می توان درک کرد، که چرا کشورهای عرب در طول دهه های متمادی تلاش ضروری و لازم را برای پایان دادن به معضل فلسطین به انجام نرساندند و موضوع فلسطین را در بطن هاله ای از توجیحات و استدلالهای اخلاقی به تفسیر کشیدند. در بین رهیافتهای رقیب برای توجیه سیاستها و اقدامات که «اخلاقی و موقعیتی»^{۲۹} هستند، تأکید بر رهیافت اخلاقی در رابطه با علل شکل گیری و راههای مواجهه با آن قرار گرفت.

این دولتها به جهت عدم داشتن پایگاه طبقاتی در جوامع خود در راستای تداوم قدرت، ضرورت نیاز به تکیه بر قدرتهای برتر و مطرح جهانی را همیشه احساس کرده اند. براساس این منطق بود که «آنها اغلب در کند و کاو کردن در فاکتورهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی،

سازمانی و فناوری که تأثیر گذار بر ظرفیت دولت درباره استفاده موثر از منابع است»،^{۳۰} با شکست فاحش روبه رو گردیدند و بستر مناسب برای شکل گیری بنیادگرایی را فراهم ساختند. جدا از اینکه این دولت‌ها جبهه شرق به رهبری شوروی را مطلب و یافتند، [جمال عبدالناصر رهبر مصر، حافظ اسد رهبر سوریه و صدام حسین رهبر عراق از متمایزترین سیاست مداران این گرایش محسوب می شدند] و یا اینکه جبهه غرب به رهبری آمریکا را مناسب یافتند، همگی بقای خود را بالاتر از نگاه تحلیلی به موضوع فلسطین یافتند. این دولت‌ها برای کسب مشروعیتی که به لحاظ عملکرد داخلی خود فاقد آن هستند، به اجبار مسئله فلسطین را مسیری مطلوب برای به دست آوردن مشروعیت یافتند. رهبران عرب با توسل به قرائت‌های کهکشانی برای تعریف و تفسیر موقعیت و وضعیت فلسطینی‌ها و شرایط غیرانسانی که آنان با آن درگیر بودند و توسل به ملی گرایی غیرمتعالی در رابطه با مقوله دولت فلسطینی، تلاش کردند که برای خود مشروعیت به دست آورند. آنها از این مهم فاصله گرفتند که می بایستی ادعای خود را بر دو بنیان قرار دهند: حق طبیعی جمعیت ساکن و حقوق سیاسی که کسب گردیده است.^{۳۱}

این دولت‌ها با نگرش اخلاقی به موضوع آوارگان و قطبی ساختن مسئله فلسطین به عنوان معضل برخاسته از رقابت ایدئولوژیک قدرتهای بزرگ، موفق شدند که سرمایه لازم را برای توجیه حضور در قدرت فراهم آورند. این دولت‌ها با «اعمال اصول آرمان گرایانه درباره اینکه جهان چگونه باید باشد و نادیده انگاری جمال به گونه ای که است»،^{۳۲} منجر به تشدید محرومیت‌های مردم فلسطین و کم رنگ تر شدن امید آنها برای تأسیس کشور مستقل فلسطینی شدند. این دقیقاً سیاستی بود که صدام حسین دنبال کرد. او در توجیه حمله به کویت معضل فلسطین را یکی از دلایل اصلی ذکر کرد، هر چند پرواضح بود که او برای تأمین منافع عراق به گونه ای که او آن را تعریف کرده بود، حمله به کویت را ضروری دانست. سقوط اتحاد جماهیر شوروی به یک بازه معادلات را در سطح منطقه دگرگون ساخت. تأکید آمریکا بر اینکه «دموکراسی و اصلاحات، دولت‌های خاورمیانه را قوی تر و با ثبات تر خواهد کرد»^{۳۳} و اینکه نیاز به «قدرت فرای چالش»^{۳۴} وجود دارد، محرک وسیع و گسترده برای پایان دادن به معضل

فلسطین را به وجود آورد. این اعتقاد اشاعه یافت که «قدرت آمریکا ستون انحصاری حفظ نظم لیبرال جهانی است که مساعد برای اصولی می باشد که آمریکا به آنها باور دارد.»^{۳۵} «ایده های لیبرال ممکن است که برجسته ترین علت رفتار راهبردی آمریکا نباشد. اما محققاً این ایده ها تأثیرگذار هستند.»^{۳۶}

دگرگون شدن فضای بین المللی، کشورهای عرب را متوجه این واقعیت غیر قابل انکار نمود که دیگر فرصتی برای آنان وجود ندارد تا با هزینه کردن سرنوشت مردم فلسطین به تداوم حکومت های خود بپردازند. با توجه به این نکته دولتهای عرب به تدریج رهبران فلسطینی را متوجه ساختند که نیاز به درک متفاوت از معضل فلسطینی ها است. دولتهای عرب توجه را به دگرگونی سیاستهای داخلی برای کسب مشروعیت معطوف نموده اند و استفاده از موضوع فلسطین برای تقویت و تداوم ساختار قدرت را به اجبار برکنار نهادند.^{۳۷} مباحث درباره مرزها و کنترل ارضی که متمرکز بر تعاریف متعارف موضوعات نظامی و اقتصادی می باشد، به تدریج به سوی تأکید بر مفاهیم شکل دهنده^{۳۸} «امنیت انسانی»^{۳۹} متوجه گشته است. آمریکا دیگر نقش «ابر قدرت بی میل»^{۴۰} را در منطقه مطلوب نمی یابد و این ماهیت روابط را به گونه ای وسیع در بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها متحول ساخته است. آمریکا ماهیت «نظم داخلی در دیگر کشورها»^{۴۱} را بر منافع خود تأثیرگذار دانسته و به همین روی تأسیس یک دولت مستقل فلسطینی را مطلوب می یابد. از نظر آمریکا کمک به تأسیس یک دولت دموکراتیک فلسطینی در سرزمینهای اشغالی منجر به شکل گیری صلح دایم در منطقه خواهد شد؛ چرا که «دولتهای دموکراتیک از جنگ علیه دیگر دولتهای دموکراتیک ابا دارند.»^{۴۲}

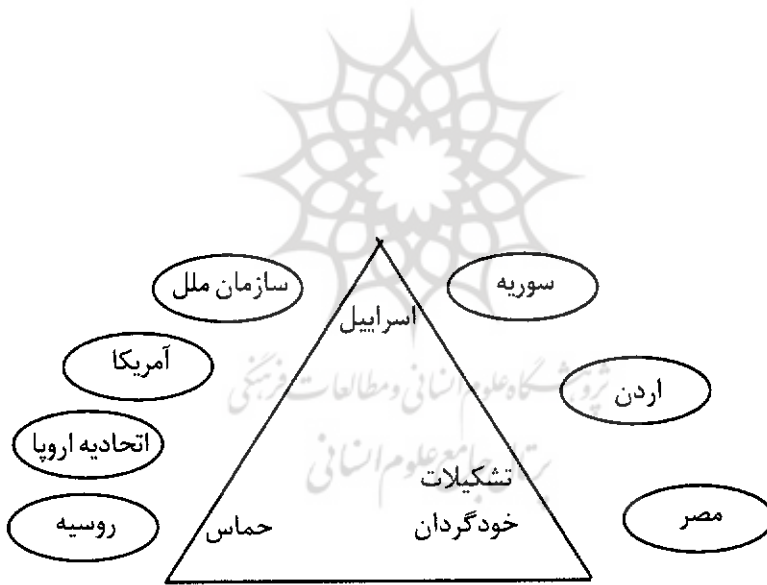
به دلیل مواجه شدن با واقعیتهای جدید قدرت در صحنه جهانی و دگرگونی رفتاری و بینشی در بین رهبران عرب به ویژه در کشورهای خط مقدم جبهه بود که یاسر عرفات نبرد مسلحانه را به کناری گذاشت و مذاکرات رسمی و رودر رو با رهبران اسرائیلی را آغاز کرد. قطعنامه ۲۴۲ که «مبثنی بر احترام به حاکمیت هر دولتی در منطقه است»،^{۴۳} مبنای آغازین فرایند مذاکرات قرار گرفت. قرار داد اسلو، تجلی آغازین فرایند شکل گیری دولت مستقل فلسطین است. خروج نیروهای اسرائیلی و تخریب شهرکهای یهودی نشین در نوار غزه تبلور

امروزی تحول رفتار در منطقه است که هراس آمریکا از اشاعه بنیادگرایی^{۴۴} و در منطقه، آن را اولویت اساسی اعطا کرده است. با توجه به این نکته است که در می‌یابیم چرا حتی گروه‌های خارج از تشکیلات خودگردان از قبیل حماس که نگرش منفی تری نسبت به اسرائیل دارند، مذاکره با اسرائیل را نفی نمی‌کنند و تصمیم گرفته‌اند که در انتخابات پارلمانی در سرزمینهای تحت کنترل فلسطینی‌ها شرکت کنند. شرایط داخلی در سرزمینهای اشغالی به ویژه شکل‌گیری انتفاضه نخست و دوم، اسرائیل را متوجه ساخته است که «ماندگاری هویتها»^{۴۵} در سرزمینهای اشغالی را باید پذیرا باشد و به سوی پذیرش دولت مستقل فلسطینی حرکت کند. چرا که عدم توجه به این واقعیت یک تهدید امنیتی است، در حالی که آغاز مذاکره با فلسطینی‌ها یک حفاظ امنیتی خواهد بود. تأکید گروه چهار متشکل از آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا و سازمان ملل بر تشکیل دولت مستقل فلسطین، در عین حال دولتهای عرب به ویژه کشورهای خط مقدم جبهه را متوجه ساخته است که دیگر نمی‌توانند مشروعیت لازم برای تداوم قدرت را با تکیه بر وجود کشمکش بین فلسطینی‌ها و اسرائیل کسب کنند و باید توجه را به منابع داخلی کسب مشروعیت معطوف کنند. شرایط منطقه‌ای و واقعتهای جهانی منجر به دگرگونی ذهنیت رهبران و مردم سرزمینهای اشغالی گشته و تأکید بر مباحث اخلاقی را کم‌رنگ‌تر ساخته است. میانجیگری به وسیله کشورها و سازمانهای خارج از منطقه در جهت کمک به طرفهای درگیری در دستیابی به نتایج قابل قبول، منجر به حیات یافتن و اعتبار چانه‌زنی موقعیتی گردیده است. چارچوب مذاکرات که متشکل از طرفهای داخلی بحران فلسطین، کشورهای خط مقدم جبهه، کشورهای مطرح نظام بین‌الملل و سازمانهای بین‌المللی هستند، تشکیل دولت فلسطین را در آینده ضروری ساخته است (شکل شماره ۱).

دستاورد

نزدیک به دو دهه اخیر، تحولات وسیع در محیط بین‌المللی و ماهیت نگرشها در منطقه خاورمیانه به وقوع پیوسته است. هم‌سویی این تحولات دوگانه به گونه‌ای بوده است که امکان‌پذیری جز حیات یافتن نهایی دولت مستقل فلسطینی را نداده است. «ماهیت راهبرد

کلان آمریکا^{۴۷} ضرورت حیات دادن به یک زیرساخت داخلی برای کسب مشروعیت به وسیله کشورهای عرب، وقوف سیاستمداران اسرائیلی به این حقیقت که نمی توان هویت مردم فلسطین را از بین برد و پذیرش رهبران فلسطینی به اینکه مذاکره تنها مسیر تحقق دولت مستقل فلسطینی است، منطقه را به شدت متحول ساخته است. یاسر عرفات در سالهای پایانی اقتدار، برخلاف پیشینه های مبارزاتی خود، با توجه به تغییر فضای بین المللی و با درک دگرگونی در فضای بینشی و رفتار رهبران کشورهای عرب، حرکت به سوی نگاه غیرایدئولوژیک و گریزان از توجیهات اخلاقی را برای شکل دادن به سیاست مطلوب یافت. امروزه رهبران فلسطینی درصدد هستند که دولت مستقل فلسطینی را به واقعیت تبدیل کنند و به ضرورت جهانی و منطقه ای تنها گزینه را «مذاکره» یافته اند. آنها خواهان کشوری مدرن با پرچم هستند.



چارچوب مذاکرات بین اسرائیل و فلسطینی ها

1. Kenneth N. Waltz, 1959, "Man, The State and War," New York: Columbia University Press.
2. James Patrick and Gauvav Ghose, "Third Party Intervention in Ethno-Religious conflict: Role Theory, Pakistan and War in Kashmir," 1965, *Terrorism and Political Vilence*, Vol. 17, 2005, p. 427.
3. R. M. Jackson, "The Situational Ethics of Statecraft," in C.J. North, editors, *Ethics Statecraft: The Moral Dimension of the International Affiars*, Westport, CT. Greenwood Press, 1995, p. 29.
4. Donohue William A. and Gregory D. Hoobler, "Relational Frames and Their Ethical Implication in International Negotiation: An Analysis Based on Oslo II Negotiation," *International Negotiation*, Vol. 7, 2002, p. 151.
5. Barnet, Michael and Raymond Duvall, "Power in International Politics," *International Organization*, Vol. 59, Winter 2005, p. 49.
6. Bedford, David and Thom Workman, "The Tragic Reading of Thucudidean Tragedy," Review of *International Studies*, Vol. 27, No. 1, January 2001, p. 51.
7. Munther J. Haddadin, "Negotiated Resolution of the Jordan Israel Water Conflict," *Internationa Negotiation*, Vol. 5, 2000, p. 256.
8. Vital, David, 1975, *The Origins of Zionism*, Oxford: Oxford University Press, p.16.
9. Corny, Yosef, 1987 "Zionism and Arabs, 1882-1948: Study of Ideology," Oxford: Oxfod University Press, p. 5.
10. David Makovsky, 1996 "Making Peace With the PLO Boulder," CO: Westview Press, p. 1.
11. Neff, Donald, "The Long Struggle for Recognition," *Middle East International*, Vol. 459, 24 September 1993.
12. Walt Stephen M., "Alliance information in South West Asia: Balancing and Bandwagoning in Cold War Competition in Robert Jervis and Jack Snyder," eds. *Dominoes and Bandwagons*, New York: Oxford University Press, 1991, p. 53.
12. Walt Stephen M., Alliance Formation in South Asia: Balancing and Bandwayoging in Cold War Competition in Robert Jervis and Jack Snyder eds. *Dominoes and Bandwayons*, New York: Oxford University Press, 1991, p. 53.

13. Smith Michael Joseph, "Antecedents in Classical Political Thought: Thucydides, Machiavelli and Hobbs," In Michael Joseph Smith, ed. *Realist Thought from Weber to Kissinger* Baton Rouge, LA: Louisiana State University Press, 1986, p. 12.
14. Spykman Nicholas John, 1942, "America's Strategy in World Politics: The United State and the Balance of Power," New York: Harcourt, Brace, p. 12.
15. Wolfers Arnold, 1962, "Discord and Collaboration: Essays on International Politics," Baltimore, MD.: John Hopkins University Press, p. 244.
16. ODeIl Johns, "Creating Data on International Negotiations Strategies Alternatives and Outcomes," *International Negotiation*, Vol. 7, No. 1, 2002, p. 40.
17. Zartman William I., "What & Want to Know about Negotiations," *International Negotiation*, Vol. 7, No. 1, 2002, p. 6.
18. Lynn-Jones Sean M., "Realism and America's Rise," *International Security*, Vol. 23, No. 2, Fall 1998, p. 167.
19. Zakaria Fareed, 1998, "Form Wealt to Power: The Unusual Origins of Amercia's World Role," Princeton, N.J.: Princeton University Press, p.16.
20. *Ibid*, p. 42
21. Frish, Hillel, "The Palestinian Movement in The Territories: The Middle Command," *Middle Eastern Studies*, Vol. 29, 1993, pp. 254-274.
22. Ashrawi, Hanan, 1995, "This Side of Peace," New York: Simon and Schuster, p. 254.
23. Spector, Bertrami and Amanda Wolf, "Negotiating Security: New Goals, Changed Process," *International Negotiation*, Vol, 5, 2000, p. 413.
24. Starr, Harvey, "The Nature of Borders and Internatioanl Conflict: Revisiting Hypotheses on Territory," *International Studies Quarterly*, Vol. 49, 2005, p. 124.
25. Martin Lenore G., 1998, "New Frontiers in Middle East Security," London, Macmillan, p. 4.
26. Ayubi Nazih, 1995, "Over-Stating the Arabe State: Politics and Society in the Middle East," London: I.B. Tauris, p. 3.

27. Gause F. Gregory, 1994, "Oil Monarchies: Domestic and Security Challenges in the Persian Gulf States," New York: Council on Foreign Relations, p. 81.
28. Taylor Max and John Morgan, "The Psychological and Behavioral Bases of Islamic Fundamentalism," *Terrorism and Political Violence*, Vol. 13, No. 4, Winter 2001, p. 48.
29. O'Boyle Garrett, "Theories of Justification and Political Violence: Examples from Four Groups," *Terrorism and Political Violence*, Vol. 14, No. 2, Summer 2002, p. 23.
30. Brooks Risa A., "Making Military Might: Why Do States Fail and Succeed?," *International Security*, Vol. 28, No. 2, Fall 2003, p. 153.
31. Antonius George, 1938, "The Arab Awakening," London: Hamish Hmliton, p. 391.
32. Connaughton, Richard, "The Mechanics and Nature of British Interventions into Sierra Leone 2000 and Afghanistan 2001-2002," *Civil Wars*, Vol. 5, No. 2, Summer 2002, p. 94.
33. "Remarks by the President at the 20th Anniversary of National Endowment for Democracy," White House Press Release, November 6, 2003.
34. Gaddis John Lewis, "Grand Strategy in the Second Term," *Foreign Affairs*, Vol. 84, No. 1, January /February, 2005, p. 7.
35. Ferguson Niall, "A World Wihout Power," *Foreign Policy*, No. 143, July/August 2004, p. 32.
36. Dueck Colin, "New Perspectives on American Grand Strategy," *International Security*, Vol. 28, No. 4, Spring 2004, p. 215.
37. Andreas Peter, "Redrawing the Line," *International Security*, Vol. 28, No. 2, Fall 2003, p. 80.
39. Paris Ronald, "Human Security," *International Security*, Vol. 26, No. 2, Fall 2001, p. 102.
40. T. V. Paul "Soft Balancing in the Age of U.S. Primacy," *International Security*, Vol. 30, No. 1, Summer 2005, p. 55.

41. Rose Gideon, "Democracy Promotion and American Foreign Policy," *International Security*, Vol. 25, No. 3, Winter 2000/01, p. 186.
42. Farber Henry S. and Jonne Gowa, "Politics and Peace," *International Security*, Vol. 20, No. 2, Fall 1995, p. 123.
43. King John, 1994, "Handshake in Washington," Reading: Ithaca Press, p. 173.
44. Israeli Rephael, "A Manual of Islamic Fundamentalist Terrorism," *Terrorism and Political Violence*, Vol. 14, No. 4, Winter 2002, pp. 23-40.
45. Druckman Daniel, "Negotiation and Identity: Implication for Negotiation Theory," *International Negotiation*, Vol.6, No. 2, 2001, p. 281.
46. Bebachick Brian, "The Philosophy and Methodolgy of Ambassador Dennis Ross as an International Mediator," *International Negotiation*, Vol. 7, 2002, p. 116.
47. Lieber Keir A. and Gerard Alexander, "Waiting for Balancing," *International Security*, Vol. 30, No. 1, Summer 2005, p. 133.

